

"پیام چریکهای فدائی خلق به مناسبت دو روز تاریخی ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، سر آغاز مبارزه مسلحانه و ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، قیام شکوهمند خلق"



تحلیلی از ماهیت قدرت دولتی پس از قیام بهمن!

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۹ بهمن امسال برای خلقهای قهرمان ما معانی بمراتب وسیعتر از سالهای پیش دارد. دیگر ۱۹ بهمن فقط یادآور رستاخیز سیاهکل در سال ۴۹ نیست، بلکه همچنین یادآور قیام دلیرانه خلق در بهمن ۵۷ نیز می باشد.

۹ سال پیش در روز ۱۹ بهمن چریکهای فدائی خلق با تحلیل جامع از شرایط ایران به این نتیجه رسیدند که روشنفکران خلق باید از طریق مبارزه نقبی به قدرت تاریخی توده ها بزنند و از طریق این مبارزه و با بمیدان کشیدن توده ها به عرصه نبرد، مرحله به مرحله دشمنان خلق را به زباله دان تاریخ بریزند. چریکهای فدائی خلق با صفیر گلوله های خویش پیمانی را که در خفاگاه قلب خویش با توده ها بسته بودند، علناً اعلام کردند و خلق از صفیر این گلوله ها و از خلال عربده های وحشیانه دستگاههای تبلیغاتی دشمن استحکام این پیمان و عزم راسخ اعلام کنندگان آنرا دریافت و وقتی خون رزمندگان سیاهکل در پای این پیمان نشست، خلق ما حس کرد و دشمنان خلق هم دانستند که دیگر نبرد مرگ و زندگی آغاز شده است. خلق دیگر نمی توانست از خون این فدائیان بسهولت در گذرد و دشمنان نیز این کینه خونین خلق را دریافته بودند، و از هر قطره خون چریکهای فدائی سیاهکل، دهها فدائی

برخاست و نبردهای بیسابقه در تاریخ درگیر شد و علیرغم همه کار شکنی های اپورتونیستها و همه خشونت‌های دشمن ادامه یافت، تنها دلخوشی هم این اپورتونیستها و هم آن دشمنان خونخوار، این بود که خلق ظاهراً از این مبارزه برکنار است. وقتی چریک‌های فدائی خلق می گفتند در مرحله کنونی حضور روشنفکران انقلابی در صحنه مبارزه و آنهمه جانبازی و فداکاری آنها، انعکاس پتانسیل بالقوه توده ها در حمل بار مبارزه ضد امپریالیستی است، دیگر لازم نبود، دشمنان خونخوار ما سخنی بگویند. اپورتونیستها حتی در آن هنگامه خونین با چند نقل قول مسخ شده از اینجا و آنجا این سخن بزرگ تاریخی را به ریشخند می گرفتند ولی وقتی فقط ۸ سال پس از رستاخیز سیاهکل توده های خلق علیرغم همه فریادهای بازدارنده سازشکاران دست در دست چریک‌های فدائی خلق پادگان به پادگان رفتند و درست بشیوه چریک‌های فدائی خلق و آنچنان که آنها می خواستند و درست برخلاف خواست مدعیان رهبری مبارزه کردند، و رژیم پهلوی را به زباله دان تاریخ ریختند مفهوم تاریخی پیمانی که انقلابیون سیاهکل بسته بودند بر همه روشن شد و از آن پس بر اپورتونیستها و دشمنان بود که بکوشند این واقعه را لوٹ کنند و الحق در یکسال گذشته مجدانه در این راه کوشیدند، ولی خلق هرگز فراموش نمی کند که اگر چریک‌های فدائی خلق نبودند، فاجعه سازشکاری مدعیان رهبری خلق که هم اکنون هم دامنه چنین وسیعی دارد، چه وسعت باز هم بیشتری بخود می گرفت، چشم انداز نبرد خلق که اکنون بسیار روشن است، تا چه حد تیره و مبهم بود.

چریک‌های فدائی خلق اهمیت ویژه تاریخی سالگرد ۲۱ بهمن امسال را بخوبی درک می کنند و می دانند که باید در این سالگرد، بسیاری از مسائل جنبش را برای خود و برای خلق و در راس آن برای طبقه کارگر توضیح دهند، و این انتظاری است که خلق از چریک‌های فدائی خلق دارد و چریک‌های فدائی نیز مسئولیت خود را بخوبی در می یابند ولی اینکه آیا بتوانند این مسئولیت را به بهترین نحو انجام دهند یا نه، دیگر مسأله ایست که به امکانات ما مربوط است و ما با تمام توش و توان خود در این راه کوشش خواهیم کرد. سالی که گذشت برای چریک‌های فدائی خلق سال آزمایش بود، سالی بود که سرنوشت و هستی و نیستی چریک‌های فدائی خلق جداً مطرح شد، همه دشمنان خلق که از قیام بهمن ۵۷ نیروی سهمگینی که از پیوند فدائی و خلق ایجاد شده بود، به وحشتشان افکنده بود، دست در دست هم و هر کدام با شیوه ها و وسائل خاص خویش ولی همه یکصدا و هماهنگ بر چریک‌های فدائی تاختند. دشمن حتی در صف ما نفوذ کرد و بخش بزرگی از خانه ما را نیز تسخیر نمود. بیم آن می رفت که این نامردمان بتوانند حتی نام فدائی را از ردیف مبارزین کنونی جنبش حذف کنند، ولی همه این تلاشها گرچه ضربه بزرگی به ما وارد کرد، نتوانست ضربه کاری و کارساز باشد چریک‌های فدائی توانستند در زیر این ضربه، که اعتراف می کنیم بسیار سنگین بود، زیرا بدست دشمنان طبقاتی ما که در صف ما رخنه کرده بودند، صورت می گرفت، قد علم کنند.

پراتیک انقلابی توده ها، و حوادثی که در جامعه اتفاق افتاد، زمینه عینی نظرات چریکهای فدائی خلق ایران را هرچه بیشتر و بیشتر به نمایش گذاشت، و بدین ترتیب به آنها اجازه داد تا زیر سیل ضربات اپورتونیسیم و دشمن به حیات خود ادامه دهند و امروز در سالروز ۲۱ بهمن چریکهای فدائی مصمم تر از پیش و با درکی روشن تر از پیش در مورد خلق و دشمنان خلق در میدان مبارزه و دوشادوش توده های انقلابی که الحق در دو سال اخیر نشان داده اند که همواره در کار انقلاب از پیشروترین پیشاهنگان نیز پیش ترند، در حرکت اند و اکنون وظیفه خود می دانند که هر چند به اختصار بعضی از مهمترین مسائل جنبش را و مخصوصاً با تاکید بر آن اموری که بنظرشان مبارزه قهرمانانه ضد امپریالیستی خلق را تهدید می کند، با خلق خویش مطرح نمایند.

در یکسالگی که از قیام بهمن می گذرد، خلق ما شاهد است که هر روز عوامفربان تازه ای در صحنه حاضر می شوند، و ادعای رهبری مبارزه با رژیم محمد رضا شاه را دارند. آنها سابقه دروغین مبارزه نیز برای خود تهیه می بینند و با امکاناتی که دشمنان خلق در اختیار این عوامفربان و دروغگویان می گذارند، تبلیغات وسیعی نیز در مورد قهرمانی های کاذب خویش در زمان محمد رضا شاه براه می اندازند ولی همه این تبلیغات دروغین در مقابل خاطرات روشن خلق ما از مبارزات خونین پیشاهنگان مسلح در سالهای ۴۹-۵۷ با رژیم محمد رضا شاه رنگ می بازد و خلق به این لاف زنیها تمسخر نگاه می کند و پس از ساعتها لاف زنی این دروغگویان، با بی اعتنائی راه خود را در پیش می گیرد و زیر لب می گوید که مبارزه را آنها کردند که سلاح بدست گرفتند و در راه آرمان بزرگ خویش خون دادند. مبارزه را چریکهای فدائی کردند. مبارزه را مجاهدین خلق کردند نه این دروغگویان و مدعیان.

این قهرمانان کاذب که بورژوازی وابسته در جبهه نحیفشان باد غرور می دمد تا پهلوان جلوه کنند، جنبش مسلحانه را ورد باطل کننده سحر تبلیغات خویش می بینند لذا آنان بخش عمده ای از تبلیغات خویش را صرف بی اهمیت و بی اثر جلوه دادن این مبارزه می کنند و گاهی حتی وقاحت را به آنجا می رسانند که برای آن اثر منفی نیز قائلند^۱. در راه این تبلیغات آنها تاریخ را تحریف می کنند و واقعیات را وارونه جلوه می دهند، خود را در ارتباط با توده ها و مبارزین مسلح را جدا از آنها قلمداد می کنند. دنباله روی خود را از جنبش خودبخودی توده ها، رهبری جنبش و تأثیر مبارزه مسلحانه را در عمق بخشیدن به جنبش خود بخودی توده ها انحراف جنبش جلوه می دهند و در این راه این قهرمانان دروغین، این مهره هائی که بورژوازی وابسته ایفای نقش قهرمان را در این مقطع از زمان بر عهده شان

۱. آنها جنبش اخیر ایران را جنبش استثنائی خوانده و زیرکانه بر سر منابر مرتباً به مردم القاء میکنند که پیروزی بر شاه تنها با نیروی ایمان و با دست خالی بدست آمده و کسانی نظیر قطب زاده یورش مردم به پادگانها را عملی ناپسند خوانده و صرفاً به این دلیل بختیار خائن را، که یورش در زمان وی صورت گرفته، خائن ترین نخست وزیر ایران معرفی می نماید.

گذاشته، تنها نیستند. اپورتونیستهای رنگارنگ نیز برای آنها آذوقه تبلیغاتی فراهم می کنند. و اگر آنها با توسل به ایدئالیستی ترین و ارتجاعی ترین منطق ها به چنان نتایجی می رسند. اینها ظاهراً با تکیه بر انقلابی ترین دیدگاه ماتریالیستی با تکیه ظاهری به مارکسیسم - لنینیسم همان نتایج را می گیرند. آنها گاه در این راه چنان وقیحانه پیش می روند که مبارزه مسلحانه ۸ سال آخر عمر حکومت شاهنشاهی را که در واقع یکی از عوامل مهم کندن گور این حکومت بود "انحراف" جلوه می دهند.

ولی با آغاز مبارزه مسلحانه در سال ۴۹ از طرف چریکهای فدائی خلق و پس از آنکه عملیات مسلحانه همزمان ما در سازمان مجاهدین خلق آشکار شد و به رژیم شاهنشاهی نشان داد که خلق چه کمونیست باشد چه غیر کمونیست، راه مبارزه با چنان رژیم سفاکی را یافته است، رژیم شاهنشاهی دریافت که دیگر به مبارزه مرگ و زندگی وارد شده است. دستگاه دولتی در این ۸ سال هر چه کرد با محاسبه و در جهت سرکوب این مبارزه بود. شبخ مبارزه مسلحانه یا بقول خود شاه "تروریسم و خرابکاری" حتی یک لحظه هم در این مدت، شاه و سایر سگهای زنجیری امپریالیسم در ایران را آرام نگذاشت همچنانکه امروز هم آرام نمی گذارد. افسوس که حتی پس از قیام بهمن نیز بورژوازی وابسته آنچنان کنترل اوضاع را در دست داشت که نگذارد اسناد تلاشهای مذبوحانه رژیم شاهنشاهی زیر ضربات مبارزه مسلحانه منتشر شود ولی حتی بدون این اسناد نیز خاطره آن ایام از ذهن هیچکس زدوده نشده است. آنچه ماهیت واقعی این رژیم را بر مردم آشکار کرد و دد صفتی و ضد مردمی بودن آنرا هر روز و هر ساعت در میان خیابانها نمایش داد، مبارزه مسلحانه بود. آنچه آنرا واداشت که همه وسائل سرکوب را بمیدان بیاورد و باز موفق نشود، مبارزه مسلحانه بود. آنچه آگاهی و شیوه قهرآمیز مبارزه را به توده های میلیونی خلق آموخت مبارزه مسلحانه بود. آنها که مدعی اند جنبش خلق را در دو سال گذشته رهبری می کرده اند، آیا از یاد برده اند که چگونه خلق همه آن کارها را پیش از آنکه آنها بگویند انجام داده بود و پیش از آنکه آنها بگویند که مردم به خیابان بریزند، مردم به خیابان ریخته بودند و پیش از آنکه آنها بگویند مردم اعتصاب کنید، مردم اعتصاب کرده بودند و در حالیکه آنها هرگز نگفته بودند بزور متوسل شوید، مردم بیش از همه چیز بزور متوسل شده بودند، آیا به این میگویند رهبری یا دنباله روی. اگر آنها امروز در موضع قدرت و در حکومت قرار دارند آیا بدلیل آنست که جنبش خلق را رهبری کرده اند و در نتیجه آن به حکومت رسیده اند؟ بهیچوجه چنین نیست، دلیل آنکه آنها هنوز در حکومتند این است که هنوز مبارزه خلق قادر به سرنگونی بورژوازی وابسته، این پایگاه حاکمیت امپریالیسم نشده است. بگذارید بورژوازی وابسته با مبارزات خلق که در یکسال اخیر همچنان دامنه و عمق بیشتری یافته است، سرنگون شود تا ببینیم که آیا هنوز هم این مدعیان رهبری بر موضع حکومت می مانند؟

ما گمان می‌کنیم بهترین طریق بزرگداشت یاد مبارزه قهرمانانه رزمندگان سیاهکل و قیام توده‌های میلیونی در بهمن ۵۷ برای ما این باشد که با تکیه به تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک که اساس تئوریک مبارزه چریک‌های فدائی خلق بوده و به نظر ما تنها شکل خلاق انطباق مارکسیسم – لنینیسم در شرایط تثبیت حاکمیت بورژوازی وابسته می‌باشد، در باره چند نکته مبرم جنبش با نیروهای مبارز و توده‌های خلق سخن گوئیم و پیش از آغاز این سخن از همه مبارزین چه کمونیست و چه غیر کمونیست صادقانه بخواهیم که به سخن ما با دقت گوش کنند و اجازه ندهند که بدخواهان سخن ما را دگرگون جلوه دهند، زیرا این کار در سالی که گذشت بارها صورت گرفت. وقتی ما گفتیم حاکمیت بورژوازی وابسته در ایران از بین نرفته و بلافاصله پس از آن افزودیم که قصد نداریم بگوئیم همه کسانی که در دولت کنونی کار می‌کنند به این یا آن شکل نوکر امپریالیسم هستند بلکه ماهیت عملکرد دولت را در نظر می‌گیریم باز بدخواهان سخن ما را وارونه کردند و چنین جلوه دادند که گوئی ما قصد داریم سابقه مبارزاتی دیگران را نفی کنیم در حالیکه بهیچوجه چنین نیست. ما معتقدیم که هیچ نیروئی حق ندارد حتی یک لحظه از سابقه مبارزاتی دیگران را انکار کند و هر کس حتی یک لحظه بر ضد بورژوازی وابسته به امپریالیسم مبارزه کرده باشد، همان یک لحظه اش نیز نباید انکار گردد و سابقه برخوردهای ما با سایر نیروهای خلقی نشان می‌دهد که چریک‌های فدائی خلق صادقانه تر از همه مبارزات سایر نیروها را ارج گذاشته اند پس بحث ما همانطور که بارها گفته ایم بر سر افراد نیست. تفرقه ای که امروز ظاهراً بین پاره ای از نیروهای خلقی احساس می‌شود زائیده طبیعت مبارزه در مرحله کنونی نیست بلکه زائیده مهارت بورژوازی وابسته در اعمال سیاست‌های نواستعماری برای ایجاد زمینه سرکوب مبارزه خلق است. لذا باز هم تذکر می‌دهیم مبدا دشمنان خلق سخن ما را وارونه کنند و آنرا وسیله ای برای دامن زدن به بدبینی میان نیروهائی که در این مرحله از مبارزه باید در کنار هم باشند تبدیل کنند.

تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک بر اساس تحلیل شرایط عینی و وضعیت طبقاتی جامعه ما به این نتیجه رسید که با "استقرار سلطه امپریالیستی، تمام تضادهای درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت. تضادیکه در مقیاس جهانی گسترش دارد، تضاد خلق و امپریالیسم، هرگونه تحولی می‌بایست این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیستی" (رفیق مسعود).

بنا بر این در کشور ما نباید مبارزه با امپریالیسم را فقط مبارزه با "اجنبی" و "بیگانه" دانست دیگر در اینجا مبارزه با امپریالیسم بمعنی مبارزه با طبقه حاکم یعنی مبارزه با بورژوازی وابسته نیز هست. این وحدت ارگانیک طبقه حاکم در داخل کشور با امپریالیسم امکان تجلی عالیترین شکل سیاست استعمار

نوین که پایه سیاست امپریالیسم نسبت به کشورهای تحت سلطه را مخصوصاً پس از جنگ جهانی دوم تشکیل میدهد، در رابطه با کشور ما بمنصه ظهور رساند.

می دانیم که اساس استعمار نو بر مغایرت ظاهری محتوی و شکل استوار است. استعمار نوین کشوری را که از لحاظ اقتصادی، نظامی و سیاسی بطور کامل به امپریالیسم وابسته است بظاهر مستقل جلوه میدهد. و این را نیز می دانیم که یکی از دلایل توسل به این سیاست جدید استعماری، عمدتاً عکس العمل امپریالیسم در مقابل جنبش آزادی بخش خلقهای کشورهای تحت سلطه بود. استعمار نوین شکل فریبکارانه استعمار کهن بود ولی برای آنکه این مغایرت ظاهری بین شکل و محتوی ثابت بماند نیروی سرکوب کننده بومی بزرگی مورد نیاز بود و امپریالیسم در هیچ جا از ایجاد آن غفلت نکرد و از جمله یکی از بهترین نمونه های آنرا در کشور ما بوجود آورد.

وقتی می گوئیم استعمار نوین عمدتاً عکس العمل مکارانه امپریالیسم در مقابل مبارزه آزادی بخش خلقهاست باید انتظار داشته باشیم که در جریان غلیان مبارزه توده ای این سیاست نواستعماری بیشترین فعالیت را از خود نشان دهد و به مکارانه ترین شعبده بازی دست زند تا بتواند با ایجاد نمای ظاهری استقلال و ایجاد نمای ظاهری قدرت خلقی توهم استقلال را هرچه بیشتر تقویت کند و حداقل نیروهای نزدیک بین تر نهضت خلق را بفریبد و طبیعی است که در نهضت اخیر خلق ما نیز سیاست نواستعماری دست به این حلیه گری بزند، بخصوص که ما میدانیم ایران برای امپریالیسم بیک معنی مسئله مرگ و زندگی است. چه چریکهای فدائی خلق ایران و چه سازمان مجاهدین خلق ایران بر این نکته اتفاق نظر داشتند که بعلت اهمیت ایران برای امپریالیسم مبارزه در اینجا بسیار سرسخت و طولانی خواهد بود^۱.

پس از قیام بهمن ۵۷ و سقوط شاه، خلق ما بحق شادمانی بزرگی کرد زیرا چماق بزرگی را از دست امپریالیسم گرفته بود ولی وقتی در میان آن شوق و شور نغمه های پیروزی کامل در گوشه و کنار بگوش رسید، ما، چریکهای فدائی فریاد برآوردیم که هنوز جز گامی کوچک برداشته نشده است و مبادا این توهم در خلق پدید آید که ما مرحله ای را پشت سر گذاشته ایم و مبادا با فکر گذار از یک مرحله سیاست نواستعماری امپریالیسم بتواند نیروهای خلق را پراکنده سازد. ولی زمزمه های پیروزی کامل کم کم بفریادهای کر کننده ای تبدیل شد و دستگاههای تبلیغاتی بورژوازی وابسته آنرا شب و روز در گوش خلق خواندند و تعجب ما وقتی دوچندان شد که این زمزمه ها را از درون سازمان خودمان نیز شنیدیم

۱. رضا رضائی از رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران جمله ای دارد که معنی آن چنین است: ایران یکی از آخرین

کشورهائی خواهد بود که از قید امپریالیسم آزاد میشود!

که می گفتند با سقوط شاه یک مرحله کامل استراتژیک پایان رسیده است و این هیاهو آنچنان بود که ما احساس کردیم نمی توانیم صدای خود را بگوش خلق برسانیم و در اینجا بود که آثار عملی و نتایج وخیم یکی از بزرگترین نقائصی که کار چریکهای فدائی خلق در ۸ سال گذشته مبارزاتی بدان مبتلا بود، یعنی کم بها دادن به مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی، خود را بعیان نشان داد.

چگونه سازمانی که بر اساس تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک بوجود آمده بود و مرحله کنونی مبارزه را مرحله ضد امپریالیستی و ضد بورژوازی وابسته می دانست و وحدت استراتژیک آنرا سرنگونی بورژوازی وابسته به امپریالیسم و ایجاد جمهوری دموکراتیک نوین تشخیص میداد، بدون هیچگونه برخورد ایدئولوژیک، به اندیشه هائی راه داده بود که مبارزه با دیکتاتوری شاه را یک مرحله استراتژیک مبارزه خلق می دانستند؟ این لیبرالیسم نتیجه فاجعه بار خود را بار آورده بود و زمینه را برای مانورهای نواستعماری بورژوازی وابسته هرچه بیشتر فراهم کرد.

مشخص کننده گذار از یک مرحله انقلابی به مرحله انقلابی دیگر در زمینه اقتصادی انتقال مالکیت ابزار تولید از یک طبقه بیک طبقه دیگر و در زمینه سیاسی انتقال حاکمیت از یک طبقه به طبقه دیگر است. البته در شرائط خاص تاریخی بر حسب شدت یا ضعف تضادها گذار از یک مرحله به مرحله دیگر ممکن است دورانهای گذاری را بوجود آورد که در طی آن طبقه جدیدی بنحو چشمگیر در مالکیت ابزار عمده تولید جامعه با طبقه سابق شریک شود و یا مخصوصاً در حاکمیت سیاسی قدرت حاکمه بین طبقات جدید و قدیم تقسیم شود. ولی بهرحال این امر تغییری در ماهیت بحث نمیدهد که مرحله جدید انقلاب با انتقال مالکیت ابزار عمده تولید جامعه و حاکمیت سیاسی به طبقه یا طبقاتی که در انقلاب شرکت دارند مقارن است.

هنگامیکه می خواهیم این تعریف کلی از مرحله انقلاب را در کشوری مانند ایران که بورژوازی وابسته بر اقتصاد آن سلطه کامل دارد پیاده کنیم، بلافاصله باید به ویژگی آن اشاره نمائیم. مالکیت ابزار عمده تولید در جامعه ما متعلق به بورژوازی وابسته است و صف انقلاب و ضد انقلاب را همین حقیقت تعیین می کند. همه نیروها و طبقات ملی و غیر وابسته در یکسو قرار میگیرند و بورژوازی وابسته به امپریالیسم و عمال آنها در سوی دیگر. آیا انتقال این مالکیت از بورژوازی وابسته بیکی از طبقات و نیروهای ملی بهمان صورتی که است میسر است؟ پاسخ بدون شک منفی است. ابزار تولید بورژوازی وابسته به مرض پلیدی مبتلا است که به هر کس منتقل شود او را نیز به آن مرض مبتلا می کند و این مرض وابستگی است. ابزار تولید بورژوازی وابسته را به هزاران تکه خرد کنید باز عنصر وابستگی در کوچکترین تکه های آن باقی است و بهرکس منتقل شود او را هم وابسته می کند. پس این ابزار تولید بهمین سادگی از دستی به دست دیگر نمی رود. اگر به بورژوازی ملی منتقل شود او را به بورژوازی

وابسته تبدیل می کند، اگر به دولت ملی منتقل شود او را به دولت وابسته تبدیل می کند و خلاصه این خصلت ابزار تولید بورژوازی وابسته است که باید در این مرحله شناخت و به این سخن چریکهای فدائی خلق است که باید بدقت گوش داد: رهائی از وابستگی در جامعه ای که مالکیت ابزار تولید آن در دست بورژوازی وابسته است با خلع ید از مالکین آنها نیز میسر نیست. آنرا به مالکیت هر کسی میدهید هم او خود یک بورژوازی وابسته است. ما به کسی تهمت نمی زنیم و سابقه مبارزه ملی هیچکس را هم نمی کنیم ولی این کس را که برای اداره فلان صنعت وابسته گماشته اید سابقه اش هرچه باشد در حال حاضر یک پادوی بورژوازی کمپرادور است. نیت او، ماهیت شخصی او در این امر هیچ تأثیری ندارد. در زمینه اقتصادی فقط به کمک یک انقلاب بزرگ و عمیق میتوان از چنگال وابستگی رها شد نه با دست بدست کردن ابزار تولید.

اما در زمینه حاکمیت سیاسی، سلطه بورژوازی وابسته در جامعه ما نه به دلیل عدم رشد تضادها و یا رونق تولید بورژوائی تحکیم می یافت بلکه سیمای واقعی این جامعه سرکوب شدید خلق بود و ستون فقرات ابزار این سرکوب را ارتش تشکیل میداد. همه نیروهای سرکوبگر دیگر فرزندان کوچک و بزرگ همین ارتش بودند. تا وقتیکه این ارتش باقی است خیال امپریالیسم آسوده است. چون حاکمیت بورژوازی وابسته مطلق و محرز است. حتی او حاضر است برای مدتی کارخانه ها را ببخواباند، در این صورت لطمه اساسی به نظم موجود وارد نمی شود، ولی اگر ارتش یعنی ابزار حاکمیت از دست برود، دیگر سنگ روی سنگ بند نخواهد شد. انقلاب اگر بخواهد پیروز شود باید این ارتش را درهم شکند و اگر اینکار را انجام نداده، هیچ کار اساسی صورت نگرفته است. اینست ماهیت تعلیمات تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک در تحلیل مرحله انقلاب در کشور ما.

بینیم پس از قیام بهمن و سقوط رژیم شاهنشاهی بر انقلاب ما چه گذشت. همانطور که پیش از این گفتیم، باید توقع داشت که در مقابل انقلابی باین عظمت، محیلانه ترین حيله های استعمار نو از طرف امپریالیسم به مرحله اجرا درآید، حيله هائی که حتی گاه ابزارهای اجرائی آنها گمان می کردند مشغول انجام وظیفه ای ملی و انقلابی هستند. قیام خلق به آنچنان مرحله ای رسیده بود که امپریالیسم میدید برای حفظ پایگاه خود در کشور ما باید رژیم شاهنشاهی را که سالیان دراز وسیله تحکیم نفوذ وی در این سرزمین بود، فدا کند. دیالکتیک تاریخ و رشد تضادها چنان کرد که امپریالیسم درست بهمان دلیلی که زمانی به حمایت از شاه برخاسته بود، امروز از حمایت او دست بردارد. و آن دلیل همانا حفظ منافع خود در سرزمین ما بود.

امپریالیسم به ابزار حاکمیت خود یعنی ارتش دستور داد که سلاح بزمین بگذارد و این ماهرانه ترین تاکتیک جنگی بود که علیه قیام ما بکار برد. هیچیک از حملاتی که پیش از آن به جنبش کرده بود تا

این حد حساب شده و کاری نبود. پس از این واقعه بود که حوادث بنحوی گنج کننده و ظاهراً متناقض بوقوع پیوست. خلقی که دشمن خود را روشن میدید و هدفهایش را بخوبی می شناخت ناگهان احساس گیجی و سردرگمی کرد. چه شده است؟ کارها که در دست خودمان است، اینها که بر سر کارند همه از خودمان اند، پس چرا همه چیز به روال سابق است! سیاست نواستعماری کار خود را کرده بود، ولی فهم این مسئله برای توده ها به مرور زمان احتیاج داشت و امروز میتوان با قاطعیت گفت که دست امپریالیسم در این بازی تا حد زیادی رو شده است.

ظاهراً امپریالیسم پس از آنکه اطمینان یافت که موقعیت ارتش در صورت روی کار آمدن دولت جدید همچنان محفوظ است، دیگر خیالش آسوده بود، زیرا اگر ساده اندیشان نمی دانستند، او می دانست که با بودن ارتش همه چیز در کنترل اوست. اگر عوامفریبان می گفتند و ساده لوحان باور می کردند که مصدق را صرفاً کارشکنی های حزب توده سرنگون کرد، امپریالیسم می دانست که مصدق را ارتش سرنگون کرد. حتی در حالیکه ظاهراً خودش وزارت دفاع را بعهدده داشت. اگر ارتش باقی بماند، سایر مسائل فرعی و ثانوی است و به مرور زمان بنفع امپریالیسم حل خواهند شد، بهمین دلیل هم بود که خلق آگاه ما در طی مبارزاتش بیشترین فشار را بر درهم شکستن ارتش وارد می کرد، ولی بهرحال این آن چیزی بود که واقع شد.

با تضمین موقعیت ارتش، حالا دیگر میتوان رژیم جدیدی داشت. نمایندگان بخشی از بورژوازی وابسته بمناسبت تضادی که با رژیم شاه و مخصوصاً تعدیات اقتصادی خاندان سلطنتی داشتند، در زمانیکه مبارزه با شاه، نمائی از مبارزه با امپریالیسم بود، با آن همدردی می کردند و با اوج گرفتن مبارزات توده ها و عمیق تر شدن تضادهای درونی هیئت حاکمه، حضور اینها در جنبش مخالف شاه بیشتر احساس میشد. پس از آنکه همه فهمیدند که دیگر رژیم شاهنشاهی در این سرزمین قادر به دوام نیست، خیل بزرگی از خرده بورژوازی وابسته که سالها در مقامات بالای دستگاه بوروکراسی و تکنوکراسی آریامهری مشغول خدمت به بورژوازی وابسته بودند، از موضع ضدیت با شاه به جنبش مردم پیوستند تا مقام خود را در آینده نجات دهند و از انتقامجویی خلق در آینده نسبت بخود بکاهند. دولت جدید میتواند عناصری از این "انقلابیون" وابسته را در خود داشته باشد. عوض کردن چهره برای اینها کار بسیار آسانی بود، چرا که چهره سابقشان نیز مصنوعی و عوضی بود. اینها همان خرده بورژوازی وابسته اند که مخصوصاً پس از "انقلاب سفید"، شاه آنها را به بهانه داشتن مدارک عالییه تحصیلی به جای فئودالهای سابق در دستگاههای اداری و تکنوکراسی دولتی، که روزبروز هم دامنه می یافت، مستقر کرد تا بصورت مهره های بی اراده و مزدور، اساس تمرکز قدرت را در دست وی که لازمه رشد بورژوازی وابسته بود، تأمین کنند و او را از چنگ فئودالهای ابله و کلق شق در دستگاه اداری نجات دهند. در ترکیب دولت

جدید از اینها میشد استفاده کرد، ولی به آنها نمی بایست اکتفا نمود، زیرا درست است که اینها این اواخر تند و تیز انقلابی شده بودند، ولی حداقل کارمندان زیردستان همه سوابقشان را می دانستند.

دسته دیگری که می بایست در دولت جدید شرکت کنند، سیاستمداران حرفه ای طبقه مرده بودند که پس از ده پانزده سال کسادى کامل ناگهان بازاری بسیار گرم برای فروش تبحر حرفه ای خود پیدا می کردند. آنها زمانی نمایندگان طبقات ملی بودند که حالا از طبقه شان خبری نبود، ولی بهرحال اینها مهارتهائی داشتند، فن بند و بست و عوامفریبی را می دانستند، راه تحریف حقایق تاریخی را بلد بودند و مخصوصاً (و این مهارتی است که آنها در این مرحله بسیار روی آن حساب می کردند) طریق دشنام دادن و تهمت زدن به کمونیستها را بلد بودند. ولی اینها اینرا هم می دانستند که دیگر با همان عزت و احترام گذشته پای در معرکه سیاست نمی گذارند. زمانی بود که آنها روی دوش طبقه شان حرکت می کردند، ولی حالا میبایست بر سر راه انقلاب بساط پهن کنند و برای کالای خود مشتری بطلبند. اینها که طبقه شان را از دست داده بودند، اکنون حاضر بودند حتی بنا به اصطلاحی که از سابق برایشان مانده بود، "حزب"، "نهیضت" و یا "جبهه" خود را هم رها کنند و باصطلاح خود را تکفروش کنند. در میان اینها آنکس که در گذشته ناسیونالیست بود، حاضر بود عادت شاهنامه خوانی خود را ترک کند و خود را به صحیفه سجادیه متمایل نشان دهد، و این تغییر موضع ناگهانی را برای دوستان قدیمی که بهرحال بارها از طرف او بخاطر استعمال کلمات عربی سرزنش شده بودند، باینصورت توجیه کند که "جوهر فرهنگ ملی ما همانا اسلام است" و حتی حاضر شود بجای کلمه "ملت"، که همه هویت سیاسی خود را زیر بیرق او یافته بود، از "قوم"، "قبیله" و "امت" استفاده نماید و آنکس که در میان آنها در گذشته مخالف "شخصیت پرستی" بود، حال حاضر بود که بگوید این شخصیت غیر از آن شخصیت است و این فرد دست خدا و دعای ملت همراهش میباشد و فراموش کند که در مورد آن "شخصیت" هم همین ها را می گفتند. و بهرحال اینها هم میتوانستند در دولت بعد از قیام جایی داشته باشند. اینها که روزی نمایندگی بورژوازی ملی را داشتند، حال دیگر از لحاظ سیاسی مرده بودند، ولی تاریخ خواست این شوخی را هم بکند که اینها در مراسم تشییع جنازه و تدفین خود نیز شرکت داشته باشند. شاه این عادت بد! را داشت که پس از کشتن افراد، دیگر اعتنائی به مراسم خاک سپاری آنها نمی کرد، ولی امروز زمانی فرا رسیده بود که حتی مرده هائی را که از زمان شاه روی زمین مانده بودند خاک کنند.

ولی دولت پس از قیام بهمن را نمیشد صرفاً با همین ها ساخت. اگر چنین کاری میسر بود، همه اینها با وجود شاه هم حاضر بودند حکومت تشکیل دهند. در دولت پس از قیام بهمن باید قیام خلق بحساب آید تا زمینه تسویه حساب بعدی با این قیام آماده شود، پس دستگاه دولتی جدید باید عناصری را نیز شامل شود که واقعاً در قیام خلق شرکت داشته اند و بهرحال نماینده قشرها و طبقاتی از درون خلق

بودند. اگر اینها نباشند، خلق دولت را نمی پذیرد، ولی باید کاری کرد که وجود آنها، نه تنها زیانی به نظام موجود نزند، بلکه به حفظ آن مدد رساند. وجود این چهره ها در دولت باعث میشد که امیدهایی در مردم پدید آید و قشرهایی آنها از خود بدانند و در مقابل حملات دیگران حتی بدفاع از آن برخیزند. ولی در انتخاب این چهره ها باید دقت بسیار کرد و در چگونگی قدرت اجرائی آنها از این هم بیشتر باید دقت کرد. از میان نمایندگان طبقات ملی آنهایی باید به دولت راه داده شوند که وجودشان برای نظام موجود کم خطرتر باشد و بعلاوه دستگاههای اجرائی را باید آنچنان تنظیم کرد که نیت اینها هر چه باشد کاری از آنها ساخته نباشد تا هرچه زودتر یا خودشان نا امید شوند و بکناری روند یا مردم از آنها ببرند و قطع امید کنند و آنگاه نطق یک هوچی مزدور کافی است تا انبوه مردم خود آنها را وادار بکناره گیری کنند، و یا اساساً به مقام خود دل خوش کنند و حساب خود را از منافع طبقه شان جدا نماید. و به این ترتیب این افراد پس از آنکه وظیفه تاریخی خود را از نظر بورژوازی وابسته انجام دادند یک یک از صحنه دولت ناپدید می شوند. در یک سال اخیر اینها دردناکترین سرنوشت را در صحنه سیاست کشور ما داشتند. اینها همانطور که خود نیز بارها اعلام می کردند خیلی کارها مایل بودند انجام دهند که نمی توانستند و واقعاً در این سخنانشان صادق بودند و خیلی کارها هم نمی خواستند انجام شود که انجام میشد. یکی از خصوصیات جریانات یکسال اخیر این است که همه از دستهای مرموزی سخن می گویند که همه چیز را بهم میزند و در هر کاری خرابکاری و اشکالتراشی می کند، از مسلمانانی که بیش از حد مسلمانند و نمایندگان امامی که به سخن امام گوش نمی دهند و پاسدارانی که دستور فرمانده خود را نمی خوانند و کمیته هایی که دستور انحلال خود را پاره می کنند و خلاصه ظاهراً هیچ چیز نظم ندارد ولی در عین حال همه چیز منظم بنظر میرسد وقتی مثلاً کارگران در یک کارخانه اجتماع کردند همیشه کسانی پیدا می شوند که به آنها حمله کنند و اجتماعشان را برهم زنند اگر چه نه رئیس کمیته محل اطلاع داشته باشد و نه رئیس شهربانی محل، عمل انجام میشود و بعد کسانی که شاید در انجام آن دخیل نبودند در مسئولیت آن شریکند و تمام مسئولیت را بعهده می گیرند و به این کار ناگزیرند - این دست مرموز و این حرکت برنامه ریزی شده در عین هرج و مرج همان قدرت اجرائی بورژوازی وابسته است که ظاهراً خود را گوش بفرمان جلوه میدهد و روزی صدبار برای مردم قسم می خورد که شعار "امام و امت" را جایگزین شعار "شاه و ملت" کرده است. اینست که هر روز که از قیام میگذرد تعداد اینگونه افراد را در دستگاه دولتی کنونی کمتر می بینیم و در نتیجه احساس میشود که کارها دارد به نظم درمیآید و واقعاً حد آمر و مأمور مشخص میشود.

اینست ماهیت دولت پس از قیام، و عملکردهای آنها دیگر لازم نیست ما در اینجا ذکر کنیم. هرکس نتیجه عملکرد یکساله دولت پس از قیام را با پوست و گوشت خویش احساس می کند. اما وظیفه ما کمونیستها درمقابل چنین وضعی چه بود؟ ما باید چه می کردیم؟ ما باید واقعیت وضعی را که پیش آمده بود برای خلق توضیح می دادیم و حتی برای آنهایی که به خلق تعلق داشتند و اکنون در دستگاه

دولتی جای می گرفتند، میبایست بگوئیم که اگر احساس قدرت می کنید توهمی بیش نیست، اگر فکر می کنید دستگاههای اجرائی آریامهری در مقابل شما پیشانی به زمین می ساینند از ترس جنبش خلق است و در کمینند تا با این عابد نمائیها از جوشش انقلابی خلق بکاهند و آنگاه خود میدانند چه کنند. جای همه این چاپلوسیها و تملق گوئیهای ریائی از جنبش خلق را عربده ها و دشنامهای وحشیانه خواهد گرفت و موجودات مفلوک امروزی به قهرمانان فردا تبدیل خواهند شد. کمونیستها میبایست چنین می کردند و چریکهای فدائی خلق در همان زمان روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی چنین کردند و بدون آنکه بخواهند به نیروهای ملی اهانت کنند و به تضادهای درون خلق دامن بزنند به همه هشدار دادند که در ایران فقط یک نظام اقتصادی هست و آنهم نظام اقتصادی بورژوازی وابسته و فقط یک ابزار حاکمیت وجود دارد که اصلی ترین و مهمترین آن همان ارتش بورژوازی وابسته است و هیچ نیروی خلقی نباید این توهم برایش پیش آید که در قدرت قرار گرفته است و سرباز گیری جدید بورژوازی وابسته را نباید به حساب تغییر کیفی و ماهوی اوضاع گذاشت. در تحلیل نباید به اشخاص متوسل شد و نیات آنها را بررسی نمود بلکه به جریان عینی و تحول شرائط واقعی باید توجه کرد.

پس از این آرایش جدید، بورژوازی وابسته که جسارت خود را در مقابل قیام از دست داده بود اعتماد بنفس جدیدی پیدا کرد و جنبش خلق را از هر سو مورد تهاجم قرار داد. وجود حمایت توده ای از پاره ای از افراد موجود و ذی نفوذ در دستگاه دولتی جدید قدرت مانور بزرگی در اختیار بورژوازی وابسته قرار داد و پوشش بسیار خوبی برای محیلانه ترین سیاستهای نواستعماری گردید. و درمیان مردم سردرگمی عجیبی نسبت به ماهیت اوضاع ایجاد نمود. زمان شاه همه چیز روشن بود و شاه همه اسلوبهایش را آزمایش کرده بود و دیگر فقط با زبان گلوله با مردم حرف میزد ولی اکنون هزاران زبان برای تحمیق و سرکوب جنبش خلق گشوده بود علاوه بر آنکه زبان گلوله نیز فصیح تر و سهولتر از زمان شاه در صورت لزوم بکار گرفته میشد در چنین شرائطی همانطور که در فوق تذکر دادیم وظیفه نیروهای روشنفکری انقلابی خلق این بود که به خلق کمک کنند تا وضع تازه را دریابد ولی متأسفانه در بسیاری از موارد این نیروهای روشنفکری بیشتر از توده های خلق که بهرحال در تجربه روزمره خود ماهیت اوضاع جدید را بطور غریزی درک می کردند دچار اشتباه و توهم بودند.

در درون جنبش کمونیستی اپورتونیستهای رنگارنگ با تحلیلهای گوناگون عجز خود را در درک واقعیات و آمادگی خود را برای شرکت در کار فریب توده ها ظاهر ساختند. آنها از انتقال حاکمیت به بورژوازی "ملی" یا "لیبرال" و "متوسط" و یا خرده بورژوازی "مرفه" یا "سنتی" و یا بطور کلی خرده بورژوازی و یا شرکتی از همه اینها سخن گفتند بدون آنکه بتوانند نشان دهند کدام تغییر اقتصادی - اجتماعی و یا کدام انتقال قدرت واقعی این انتقال را تأیید میکند. آنها در بهترین موارد بورژوازی وابسته را که قیام ضربات بزرگی بر وی وارد ساخته بود و مطابق تعلیمات لنین بواسطه ورود همین ضربات میبایست

هزاران بار هوشیارتر و وحشی تر دست بعمل زند، به بیمار درمانده ای تشبیه می کردند که گویا این ضربات او را بحالت اغماء و بیهوشی افکنده و اکنون بورژوازی ملی یا بورژوازی لیبرال یا خرده بورژوازی سنتی مرفه و یا هر سه در کنار یکدیگر مشغول پرستاری و درمان او هستند تا گویا از جا برخیزد و لابد همه آنها را باز مثل گذشته سرکوب کند. اینها می گفتند "خرده بورژوازی در رویای جمهوری اسلامی غرق است و دراین شرائط بعلت ضعف تاریخیش محکوم است که پیروزی خود را تقدیم بورژوازی کند، ... او بیش از هر چیز در فکر ترمیم خرابیهای سیستم کمپرادوری با پوشش اسلامی است" (ص ۴۶- پاسخ به مصاحبه ...) چه کمکی از این بزرگتر میشد به فریبکاری بورژوازی کمپرادور در این دوره نمود. او را که ابتکار همه اعمال را در دست دارد به بیماری محتضر تشبیه کنیم که فعلاً کاری از او ساخته نیست و همه مسئولیتها را به گردن "بورژوازی لیبرال" مخصوصاً این خرده بورژوازی با طبیعت "متزلزل" و "مردد" و هزار صفت زشت دیگر انداخت. لنین می گفت بورژوازی وقتی زیر ضربه انقلاب قرار میگیرد همه نیروهایش را بسیج می کند و بنوبه خود انقلابی عمل میکند اینها بورژوازی وابسته را در زیر ضربه به موجودی فاقد هرگونه قدرت اجرائی تشبیه می کنند. که گویا موقتاً نیروهائی که بهرحال ریشه ملی دارند وظایفش را انجام میدهند تا دوران نقاهتش را بگذرانند و باز قادر به اعمال نقش خویش باشد. ابلهانه تر از این و فریبکارانه تر از این نمیشد سخن گفت ولی اپورتونیستهای ما گفتند، برای امپریالیسم چه از این بهتر که هدف مستقیم مبارزات خلق نه بورژوازی وابسته بلکه آن نیروهای ملی باشد که طبق تحلیل این اپورتونیستها گویا نمی گذارند بورژوازی وابسته که به حالت اغماء افتاده فوت کند. در آغاز بنظر می رسید که اینها دچار اشتباه شده اند ولی جریان اوضاع نشان داد که اشتباهی در کار نیست و اپورتونیسم مشغول انجام وظیفه تاریخی خویش یعنی کاستن از حدت مبارزه طبقاتی خلق و منحرف کردن مسیر آن می باشد. بهرحال با آرایش جدید بورژوازی وابسته به امپریالیسم بکمک مودیانانه ترین سیاستهای نواستعماری براه افتاد. همه چیز بر وفق مراد بود. پیش از هر کاری باید خیال بورژوازی وابسته به امپریالیسم از جانب مصونیت ارتش در مقابل مردم راحت باشد. اینست که اولین برنامه دولت جدید مراسم غسل تعمید ارتش بود و اولین خیزش خلق در مقابل دولت جدید تقاضای انحلال ارتش بود و در جریان این کشمکش، خلق چیزهای بسیاری آموخت. ارتش تغییر نام یافت. برای آنکه تجدید سازمان نیابد، چند تن از امرای ارتش را تیرباران کردند تا جان بقیه را نجات دهند. عده ای را برکنار کردند تا عده ای از برکنار شدگان را بر سرکار بیاورند و پس از مدتی بتدریج این کنار گذاشتگان دیروز را برسر کار فراخوانند و به فرماندهی رسانند. واقعاً کسانی که دست به این کار ابلهانه می زدند و به خیال خود خلق را فریب می دادند تا چه حد این خلق را جاهل و عامی تصور می کردند و به واقع یکی از خصوصیات رژیم کنونی اینست که روی جهل مردم بسیار حساب می کند، همانطور که شاه روی ترس آنها حساب میکرد. ولی مردم در جریان روزمره زندگی و مبارزه بسرعت چهره واقعی آنها را میدیدند (و می بینند) و تسلیم فریبهای آنها نشدند. ولی اپورتونیستها که این فریب برایشان دلپذیرتر از هزار واقعیت بود کم کم به آن رضا دادند. خودشان

پیرامونش سکوت کردند و مردمی را هم که گردشان جمع شده بودند دعوت به سکوت کردند ولی شتر سواری مخفیانه میسر نیست ارتش نمیتوانست ماهیت خود را پنهان کند حتی اگر چه اسمش اسلامی و ملی شده بود در عید سال "قیام پیروزمند" ارتش سنج را به آتش کشید و هرگونه عوامفریبی در ماهیت این ارتش را باطل کرد همه چیز بر وفق مراد بورژوازی وابسته بود و فقط یک چیز محاسبه ها را غلط از آب درمیآورد و آن همان چیزی بود که حسابهای شاه را هم غلط از آب در آورد: مبارزه خلق. "افسوس" ! که این خلق که بورژوازی وابسته سعی میکند در ایمانش به اسلام بیش از حد مبالغه کند آنقدر که به قرآن آشناست به تاریخ آشنا نیست. والا بورژوازی وابسته بکمک تمام بزهکاران سیاسی گذشته خلق؛ تاریخی را که برایش نوشته می خواند و برایش توضیح میداد که مصدق شخصیتی ملی بود که بقدرت رسید ولی آنقدر کمونیستها در کارش کارشکنی کردند که سرانجام دربار و آمریکا براحتی کنارش گذاشتند. اینها در محاسبات خود حزب توده را "کمونیستها" جا میزنند و وقایع تاریخی را نیز کلاً واژگونه جلوه می دهند و نمی گویند که مصدق می خواست دولت ملی خود را بکمک ارتش شاهنشاهی بنا کند می خواست مبارزه ضد امپریالیستی را با وجود حفظ فتودالیسم صورت دهد و می خواست اصلاحات مورد نظر خود را نه با تکیه به خلق بلکه از راه قانون و مجلس انجام دهد. اینها بود که حکومت او را غیر ممکن می کرد. و اگر حزب توده از "کمونیستهای واقعی" تشکیل میشد و اگر چنان حزبی با مصدق همگام بود اساساً "علیحضرت" دستخط نخست وزیری مصدق را صادر نمی کرد و بهر قیمت بود به مبارزه با قیام خلق برمی خاست. اساساً یکی از دلائلی که علاوه بر حمایت خلق از مصدق باعث شد که دربار موقتاً در مقابل نهضت ملی عقب نشینی کند، این بود که مصدق از تز ملی شدن صنعت نفت حمایت می کرد و حزب توده به دلائل خاصی که همواره خاص خود این "کمیته مرکزی" خائن است با آن مخالفت می نمود. بهرحال اگر مردم عامی زیاد گوش به این تاریخ نویسی بورژوازی وابسته نمی دهند، برای این اراجیف در میان اپورتونیستها گوشهای شنوائی هست. آنها حتی وظیفه تاریخی مبارزاتی خویش را از روی همین طرز تاریخ نویسی اخذ می کنند. بورژوازی وابسته پس از آنکه تاریخ زمان مصدق را آنچنان تحریف کرد، فوراً به مقایسه وضع دولت پس از قیام بهمین با دولت مصدق میپردازد و در این دولت شخصیتهایی بمراتب "بزرگتر" از مصدق می بیند و برای آن از ناحیه چپ خطری همانند خطر حزب توده برای دولت مصدق (البته بزعم خود این تاریخ نویسان!) می بیند و اپورتونیستها نیز هر جا که خلق بمبارزه برمیخیزند با این فکر که ما نباید خطائی را صورت دهیم که زمان مصدق صورت دادیم و باید از دولت "ملی" حمایت کنیم، از سازماندهی و تشکل نیروهای خلق خودداری می کنند و حتی جلوی جنبشهای خودبخودی را حتی الامکان می گیرند. البته همه اپورتونیستها این سخنان را با این صراحت بیان نمیکنند البته این صراحت را در روزنامه کار شماره ۳۷، ارگان "فدائیان خلق" می بینیم. ولی همه نتایج عملی آنرا می پذیرند.

ولی واقعیت چیست؟ آیا مردانی که در رژیم جدید دست اندرکارند بمراتب "بزرگتر" و ملی تر از مصدق اند و یا ماهیت این دولت و اعمال آن انقلابی تر و ملی تر از ماهیت و اعمال دولت مصدق است؟ هرچند معتقد نیستیم که در زمان مصدق نیز حاکمیت بطور کامل به بورژوازی ملی منتقل شده باشد، در حالیکه اساساً مقایسه وضع امروز را با گذشته بصورت مکانیکی کار درستی نمی دانیم و معتقدیم که تاریخ هرگز بطور جدی تکرار نمیشود ولی اندکی مقایسه این مورخین کذاب را بررسی می کنیم تا ببینیم که مصدق چه کرد و این ظاهراً از مصدق "بزرگترها" چه کردند. مصدق شیرهای نفت را سرانجام بروی امپریالیستها بست ولی اینها شیرهایی را که قیام خلق بروی امپریالیستها بسته بود بی قید و شرط باز کردند، مصدق واقعاً به مطبوعات آزادی داد و حتی بقول خود اینها مطبوعاتی که او را در حال رقص برای آمریکا نشان میدادند آزاد گذاشت ولی اینها مطبوعاتی را که آزادی خود را از مبارزات خونین بدست آورده بودند به بهانه اینکه از زمان مصدق کسب می کردند بستند. روزنامه هائی را که مصدق اجازه انتشار داده بود "زاهدی" تعطیل شد؟ گوئی در میان از این "از مصدق بزرگترها"! در عین حال "از زاهدی بزرگترها" هم وجود دارد. نه نباید تاریخ را این چنین نوشت و نباید آن چنان از آن درس گرفت. ولی اپورتونیستهای ما با این نحو درس گرفتن از تاریخ درد اصلی، خود یعنی بیعملی خود را تسکین میدهند، لذا این روایت از تاریخ برایشان دلنشین است. مصدق میخواست نفت را ملی کند و حزب توده با ملی کردن نفت مخالفت میورزید. مسلم است که این حزب در آن شرایط در جهت تضعیف نهضت ملی عمل می کرد زیرا که در آن زمان بزرگترین عامل وابستگی اقتصاد به امپریالیسم صنعت نفت بود ولی این چه ربطی دارد به امروز، که این "از مصدق بزرگترها" می خواهند بقول بازرگان خرابیهائی را که قیام به اقتصاد بورژوازی وابسته وارد کرده جبران کنند و کمونیستها می گویند نه، باید وابستگی را برانداخت! آنروز مصدق جهت ملی را میگرفت و حزب توده جهت ضد ملی را، امروز این "از مصدق بزرگترها" جهت ضد ملی را دارند. و جالب اینست که حزب توده با وفاداری حیرت آوری به اصول خویش در این مرحله نیز جهت ضد ملی را حمایت میکند. بهرحال در این مقایسه اگر عنصری از واقعیت وجود داشته باشد اینست که جنبش کنونی خلق بسیار بزرگتر و پرادمانه تر از نهضت زمان مصدق است. ولی این تاریخ نویسان کاری به این حقایق ندارند آنها تاریخ را بهمان صورت می نویسند و می دانند که در بازار اپورتونیستها این کالا خریدار دارد. آنها مشتری خود را خوب می شناسند. چرا آنها که میخواهند از تاریخ گذشته درس بگیرند نحوه مسلط شدن رضاخان قلدر را بیاد نمیآورند. بیاد نمیآورند که چگونه یک حيله امپریالیستی از یک نوکر جیره خوار یک قهرمان ملی ساخت و همه نیروهای ملی به حمایتش برخاستند و هر جنبشی را سرکوب کرد، تقویتش نمودند که گویا مرتجعین و نیروهای گریز از مرکز را درهم میشکند و وقتی همه تضادهای درونی طبقه حاکم بکمک نیروهای ملی بنفع رضاخان حل شد، با سهولت و بدون آنکه کسی چیزی بگوید خود اینها را هم درهم شکست. آیا امروز نیز البته در مقیاسی بسیار وسیعتر چنین وضعی حاکم نیست؟ آیا امروز هم نیروهای خلق به مدد

تحلیلهای اپورتونیستی وسیله دست گروهی از هیئت حاکمه جدید برای حل تضادهایشان با سایر قشرهای این هیئت حاکمه قرار نگرفته اند؟

در آغاز، رژیم جدید که برای تسهیل کار، تبلیغات خود را شدیداً در پوشش مذهب می پوشاند برای سرکوب جنبش خلق محمل مبارزه با کمونیسم را برگزید. هرکس هر سخنی گفت که به مذاق حکام جدید خوش نیامد و یا با منافع بورژوازی وابسته مغایرت داشت، به کمونیسم متهم میشد. برای سرکوب کمونیسم در "جمهوری اسلامی"، البته دو تکلیف موجود است یکی "دنیوی" و دیگری "آخروی"، چنین بود محتوی تبلیغاتی که رژیم جدید بکمک آنها می کوشید جنبش خلق را سرکوب کند ولی "متأسفانه" در این محاسبه هم اعتقاد مذهبی مردم بیش از حد بحساب آمده بود و هم احترام آنها به کمونیستها دست کم گرفته شده بود. دیگر نام کمونیسم با نام فدائی در نزد خلق یکی شده بود و خلق ما سالهای دراز در خلوت تنهایی خود عشق به چریکهای فدائی را با خون خود آمیخته بود و در قیام بهمن ۵۷ دوش بدوش آنها جنگیده بود. عربه های کارگزاران رژیم جدید و فریادهای "مرگ بر فدائی" آنها جز آنکه روز بروز پیرامونشان را از مردم بیشتری خالی کند سودی برایشان نداشت. در آن زمانیکه به اشکال مختلف اپورتونیستهای ما مشغول اثبات این امر بودند که مبارزه مسلحانه "انحرافی از مارکسیسم" بوده این دولتمردان میدیدند که چگونه مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی در ۸ سال گذشته سلاح تبلیغاتی مبارزه ضد کمونیستی که ظاهراً در یک "جامعه اسلامی" و آنها در یک "نهضت اسلامی" میبایست در این زمینه برنده ترین سلاح باشد کارائی خود را بکلی از دست داده و عربه های ضد کمونیستی اولیه بتدریج خاموش شد و نتایج منفی آن آشکار گردید. رژیم متزلزل شد و بورژوازی وابسته دانست که اگر این رژیم بدینگونه فرو ریزد دیگر جلوی سیل قیام خلق را نمیتوان گرفت، لذا مکاری تازه ای صورت گرفت. عده ای از درون همین هیئت حاکمه از عده ای دیگر انتقاد کردند که نباید چنین سخن بگویند و نباید تضادها را دامن بزنند.

پس به روش دیگری متوسل شدند خلق در آن هنگامیکه اینان فریادهای هیستریک ضد کمونیستی می کشیدند همچنان خواستار مبارزه با بورژوازی وابسته به امپریالیسم بسرکردگی امپریالیسم آمریکا بود و تا جائیکه سرکوب اینان اجازه میداد این مبارزه را صورت هم میداد، پس دست به حيله نواستعماری جدیدی زدند جنبش خلق را باید در پوشش مبارزه ضد آمریکائی سرکوب کرد "همه بسوی آمریکا نشانه بگیرید" و با این شعار عده ای به خانه کارگر میریزند که اینجا خانه آمریکاست، که اینجا لانه نوکران آمریکاست و در بلندگوهای تبلیغاتی نعره سر میدهند که چریکهای فدائی نوکران آمریکا هستند. چه اتفاق جالبی وقتی کمونیسم مورد حمله بود مصداق آن فدائی بود و امروز که آمریکا مورد حمله است باز مصداق آن فدائی است چه می پندارید؟ هدف در هر دو مرحله یکی است:

همان‌هائیکه در دوره قبل بعنوان کمونیست سرکوب می شدند در دوره جدید بعنوان نوکران آمریکا و صهیونیسم بین المللی مورد هجوم تبلیغاتی رژیم جدید قرار گرفتند. یورش وحشیانه به کردستان زیر همین شعار صورت گرفت. در حالیکه تنها راه مبارزه با امپریالیسم در کشور ما مبارزه با بورژوازی وابسته و ارتش مزدور است. اینها بیهانه اینکه ما درگیر مبارزه با آمریکا هستیم از مردم می خواستند دست به ترکیب هیچ نهاد امپریالیستی نزنند. مبارزه ای واقعی و جدی به مبارزه ای موهوم و بیهدف تبدیل میشد و مبارزه ای طبقاتی تحت الشعاع بند و بستهای بین المللی قرار می گرفت. کسانیکه اسناد ۵۰ سال خیانت خاندان پهلوی بطور کامل در اختیارشان است و حتی یک سطر آنرا ابراز نکردند اکنون با چند سند بی ارزش که خیلی زود معلوم شد در ارتباط با تصفیه حسابهای خصوصی درونی خود هیئت حاکمه منتشر میشود از مردم توقع دارند در صف چهار میلیونی به تحسین این مبارزه "شجاعانه" بپردازند. (در اینجا لازم است تذکر دهیم که ما "افشاگری" های اخیر غاصبین نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را قبل از اینکه افشاگری بدانیم، کمک به یک بخش از طبقه حاکمه بر علیه بخش دیگر می دانیم و قبل از آنکه نشانی از دامن زدن به تضادهای درونی طبقه حاکمه را در آنها ببینیم، تنها کرنشی در مقابل ارتجاع حاکم را می بینیم. بیشک قابل سؤال است که اگر این اسناد بعد از قیام بدست این غاصبین نام سازمان ما افتاده است، پس چرا تا کنون به افشای آنها نپرداخته اند؟!). راستی آیا در تاریخ هیچکس بخود جرأت داده تا این حد قیام خلقی را به مسخره بگیرد.

در گرماگرم این دسیسه بازی نواستعماری اپورتونیستهای ما به چه کاری مشغولند؟ اینها هنگامیکه فریاد "مرگ بر فدائی" آن عربده کشان به آسمان برمیخزد خود را سرزنش میکنند که گوئی ما چپ روی کرده ایم که چنین وضعی پیش آمده است و هنگامیکه این صدا خاموش میشود و فریاد "مرگ بر آمریکا" برمیخزد با این نغمه جدید به رقص برمیخزند و مردم را به حمایت و دنباله روی از سازندگان این نغمه تشویق می کنند و هنگامیکه سازندگان این نغمه با ترنم همین آواز به سرکوب خلق می پردازند آنها به سرزنش "قشریون" و یا "عناصر ناآگاه" میپردازند. اینها در فریب خلق شریک جرمنند.

بله دسیسه کاریهای بزرگی صورت می گیرد و بسیار هم طبیعی است که چنین می شود. وقتی بورژوازی وابسته در سالروز ۲۸ مرداد باز بفکر آزمایش ۲۸ مرداد میافتد و قصد تکرار آن روزهای خوش را در سر میپروراند و آن هجوم وحشیانه را به کردستان تدارک میببند و آنچنان بر خلق ما میتازد، اپورتونیستها در تحلیلهای خود از "گرایشهای ارتجاعی و خرده بورژوازی" و یا "خواستهای فاشیستی روحانیون" و امثالهم سخن می گویند و هنگامیکه سرانجام مقاومت دلیرانه خلق کرد مانع تحقق خیالات بورژوازی وابسته میشود و خلق کرد با نثار خون خود بار دیگر ثابت میکند که تکرار تاریخ بصورت مسخره میسر نیست، برای فریب توده ها باز به یک نیرنگ بازی نواستعماری احتیاج است بورژوازی وابسته بازرگان را از نخست وزیری کنار میگذارد و او را برای سخنرانی به پادگانها میفرستد و

آنگاه بازرگان و اطرافیان از طرف همان کسانی که تا دیروز مخالفت با بازرگان را مخالفت با امام و مخالفت با امام را مخالفت با خدا و مخالفت با خدا را مخالفت با خلق خدا و خلاصه هزاران گناه دیگر میشناختند، ناگهان به مناسبت مصلحت روز، همه به دشنام گوئی به بازرگان پرداختند و گناه همه آنچه را که نشده بود و میبایست میشد و همه آنچه که میبایست بشود و نشده بود بگردن بازرگان انداختند. اما اپورتونیستهای ما چه کردند، آنها هم با اینها همصدا شدند و از اینکه اسناد همکاری بازرگان و دارودسته اش رو شده است اظهار خوشوقتی کردند و به گفته های سابق خود استناد کردند که ما گفتیم که اینها نمایندگان بورژوازی لیبرال اند که با بورژوازی وابسته دست به یکی کرده اند و ما هم سند سرمایه داری اینها را منتشر کرده بودیم و غیره، و باین ترتیب اپورتونیستهای ما بدنبال تحلیل غلطی که از ترکیب دولت می دهند، مرحله به مرحله دستاویزی میشوند در دست بورژوازی وابسته برای تسویه حسابها و تحکیم ارتجاعی ترین نهادهای ضد خلقی. اینها بجای آنکه از تضادهای درونی هیئت حاکمه بنفع خلق بهره برداری کنند و بجای آنکه این تضادها را در جهت منافع خلق دامن بزنند، مدام در مقابل کسانی که خود آنها را نمایندگان "خرده بورژوازی ملی ضد امپریالیست" می نامند، دست خود را می شویند و سوگند می خورند که ما باین اختلافها کاری نداریم و اگر "اجازه" بدهید شما را در حل این تضادها یاری خواهیم کرد.

بورژوازی وابسته تمام قدرتهائی را که شاه بطور غیرقانونی و بنابه اقتضای سیستم سرمایه داری وابسته اعمال میکرد در اختیار "فقیه" قرار میدهد. در واقع این یک قانون اساسی نیست که علی الاصول باید حدود حقوق و تکالیف دولت و مردم را نسبت به یکدیگر تعیین کند، بلکه این قانونی است برای آنکه اعلام کند هیچ قانونی در کار نیست و قدرت حاکمه در مقابل افراد هیچ حدی برای حقوق خود نمیشناسد. البته این یک واقعیت تاریخی است که دیکتاتوری طبقات حاکم در مقابل مردم بهیچ قانونی پای بند نیست، ولی تا امروز هم هیچ طبقه حاکمه ای با این جسارت آنرا در قانون اساسی خود نگنجانده است.

تفسیرهای نواستعماری بکار میافتند و این اصل را نه باقتضای منافع بورژوازی وابسته، بلکه به طبیعت اسلام نسبت میدهند و دستگاہهای تبلیغاتی بورژوازی وابسته چنین وانمود می کنند که گویا اگر این اصل از قانون اساسی حذف شود، اسلام بکلی نابود خواهد شد و گویا خلق ما اساساً برای تحقق این اصل دست به قیام زده است. مسلم است که این یک فریبکاری بیش نیست. همین کسانی که چنین در اینجا هوادار اسلام می شوند در برخورد با احیای زمینهای موات و حفاظت مباحات درست راهی را میروند که قوانین آریامهری تعیین کرده بود. اجازه احیای زمینهای موات با دولت است. آیا این یک اصل اسلامی است؟ آیا اسلام صراحتاً نگفته است که زمین مواتی که احیاء شود متعلق به احیا کنند است (ما به قابل اجرا بودن این اصل در حال حاضر کاری نداریم)؟ این اجازه دولت در کجای قوانین اسلامی است؟ و یا

این همان اصلی است که قانون ملی کردن زمینهای "اعلیحضرت" که هیچکس تردیدی ندارد برای تأمین منافع بورژوازی وابسته وضع گردیده بود مقرر میکند؟ چرا آنها که در مورد ولایت فقیه آنچنان وسواس دارند که مبدا اصول اسلام زیرپا گذاشته شود، در اینجا چنین بی احتیاطی بزرگی کرده اند؟ تازه صلاحیت این فقیه و معیارهای تشخیص این صلاحیتها و مراجع تشخیص این صلاحیت در این قانون به همان اندازه عوامل نگاهدارنده دولتهای سابق مرموز و مبهم است ("قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع الشرایطی را که از طرف مردم به رهبری "شناخته میشود" نه آنکه انتخاب میشود آماده می کند". و همه ابهام "فقیه" در همین است). در مقابل این واقعیات اپورتونیستهای ما چه می گویند؟ آنها در اینجا نیز مردم را فریب میدهند و یا لاقلاً در این مردم فریبی شرکت می کنند و بجای آنکه توضیح دهند چه مسائلی طبقه حاکم موجود را به وضع چنین قانونی واداشته چشمها و گوشهای خود را میبندند و بعمق تاریخ فرو میروند و در زمان خلفای عباسی و بنی امیه علت این واقعه را میجویند و مینویسند: "اسلام همین است". گویا چون اسلام ارتجاعی است و واضعین این قانون "قشریونی" هستند که کورکورانه می خواهند "سنتهای اسلام" را زنده کنند، قانون باین صورت درآمده و هیچگونه منافع طبقاتی پشت سر آن موجود نیست.

و آنگاه این "قشریون" را سرزنش میکنند که نمیتوان جامعه را به دوران فتووالیسم برگرداند. صحبت از امتیازهای "کاست" روحانی یا قشر روحانی بمیان میآورند و این قانون اساسی را چنان جلوه میدهند که گویا روحانیون خواسته اند صرفاً قدرت خود را در آن تثبیت کنند و برای صنف روحانی امتیازهای ویژه ای قرار دهند. در حالیکه اگر بدقت قانون اساسی را مطالعه کنیم، در مییابیم که اینطور نیست و قائل شدن حق تصمیم گیری برای یک فقیه یا هیئتی از فقها اساساً با نیازمندیهای سیاسی بورژوازی وابسته هماهنگی داشته و دقیقاً در جهت تأمین منافع آنها وضع گردیده است. در جریان انقلاب همه دیدند که کمیته های امام و روحانیونی که در این کمیته زمام کارها را در دست داشتند چه خدمت بزرگی در کاستن از قیام خلق بر علیه بورژوازی وابسته بامپریالیسم انجام داده اند، خدمتی که بهیچوجه قابل انکار نیست و دیدیم که بسیاری از کسانی که در مجلس "خبرگان" زیر این قانون اساسی را امضاء کردند از روحانیون سرپرست همین کمیته ها بودند، ولی در قانون اساسی هیچکس ب فکر تحکیم موقعیت این کمیته ها نیافتاد و اگر چنین میشد در حدی میتوان گفت نفوذ روحانیون یا لاقلاً نفوذ قشر بالای روحانیت در نظام آینده تا حدی تأمین شده بود. ولی نه تنها در مورد این کمیته ها امتیازی داده نشد، بلکه حتی سپاه پاسداران را به ضرر آنها در قانون اساسی تثبیت کردند. شاید بسیاری از روحانیون تا وقتیکه کمیته های اصفهان به استناد قانون اساسی و با توجه به مقامی که برای سپاه پاسداران در قانون اساسی شناخته شده بود، منحل شدند، از نتایج عملی قانونی که تصویب کرده بودند آگاه نبودند. ولی اگر این "قشریون" از نتایج عملی کار خود بی اطلاع بودند، طراحان و الهام بخشان واقعی این قانون اساسی کاملاً آثار عملی آنرا در نظر داشتند. کمیته ها هرچند در جریان قیام خلق نقش بزرگی برای

اعاده آرامش بازی کردند، ولی وجودشان در دوره صلح و آرامش عامل پراکندگی قدرت و مانع تمرکز شدیدی است که لازمه حیات و دوام و رشد بورژوازی وابسته است.

اپورتونیستهای ما بورژوازی وابسته را که پشت همه این خیمه شب بازی ها قرار دارد، کنار میزنند و گناهها را بگردن روحانیون میاندازند. در حالیکه بسیار ساده میتوان دریافت که بورژوازی وابسته امروز از ترس قیام خلق به دامان روحانیون چنگ زده و وقتی نیازی را که بآنها احساس میکند مرتفع شود، آنها را رها خواهد کرد. هم امروز می بینیم که هر جا دیگر به وجودشان احتیاجی نمی بینند، به راحتی کنارشان می گذارند و حتی در دستگاههای تبلیغاتی خود به رشوه خواری و پارتی بازی متهمشان می کنند. این اپورتونیستها که بما چریکهای فدائی خلق اتهام داشتن طرز تفکر "مکانیکی" را میزنند، که گویا تضادهای درونی هیئت حاکمه را نمی بینیم، خود آنچنان در اعمال "دیالکتیک" افراط کرده اند که به ابزاری برای حل تضادهای درونی هیئت حاکمه تبدیل شده اند و تضاد اصلی کنونی جامعه ما را هر روز بنحوی پشت سر یک تضاد فرعی پنهان می کنند.

باری، بازار عوامفریبی بورژوازی وابسته واقعاً گرم است. نوکران این بورژوازی نه تنها تاریخ گذشته را آنچنان که گفتیم مینویسند، تاریخ آینده را نیز نوشته اند و هر روز در بوقهای تبلیغاتی خود میدمند. همه کس میدانست که بورژوازی وابسته باین دلیل آنچنان نگران سرنوشت ارتش است که میداند سرانجام ارتش باید قیام خلق را بطور قطعی و نهائی درهم شکند. و بورژوازی وابسته و تمام نوکرانش بیشترین توجه خود را در این مدت به سازماندهی ارتش و سایر نیروهای مسلح مصروف کردند. و اینجا و آنجا بطور جزئی و موضعی به میدانش آوردند و کارآئیش را سنجیدند و همه اینها بامید روزی بود که زمینه سیاسی لازم برای ورود قطعی ارتش به صحنه و قتل عام بیرحمانه خلق آماده شود. اگر مقاومت دلیرانه خلق کرد نبود، مرداد امسال یکی از تاریخ هائی بود که بورژوازی وابسته برای مداخله همه جانبه ارتش تعیین کرده بود. خلق کرد بحق قیام همه مردم را نجات داد و این خلق قهرمان حقی بزرگ و تاریخی بر گردن سایر خلقهای میهن ما دارد. قانون اساسی که با آینده نگری ژرفی از جانب بورژوازی وابسته تنظیم شده، حتی احیای نقش ژاندارمی این ارتش را هم پیش بینی کرده و وقتی قانون اساسی در مقدمه خود در مورد وظایف ارتش و سپاه پاسداران میآورد که "نه تنها حفظ و حراست از مرزها، بلکه بار رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده دار خواهند بود" نباید فریب تحلیل های اپورتونیستها را خورد و این عبارت را بلند پروازی "قشریون" متعصب تلقی نمود.

بورژوازی وابسته با مکاری از همان آغاز قیام با پیش بینی چنین روزی، تاریخ آینده خود را نیز نوشته بود. و متملقین و چاپلوسان آنرا در هر مقامی پشت بلندگوها دمیدند که سرانجام گویا چپ آنچنان

اخلال می کند و آنچنان شیرازه کارها را از هم میپاشد که بالاخره سروکله یک رضا خان، یک پینوشه، یک سوهارتو پیدا خواهد شد و همه را ساکت خواهد کرد و مسلم است که گناه چنین کاری نه بگردن آن رضا خان، نه بگردن آن پینوشه، نه بگردن آن سوهارتو و حتی نه بگردن آن کسانی است که هر روز در پادگانها سخنرانی می کنند و ارتش را برای بازی کردن نقش آن رضا خان، آن پینوشه و آن سوهارتو آماده می کنند، نه! مسئولیت آن بگردن هیچیک از اینها نخواهد بود. مورخ بورژوازی وابسته تاریخ آینده اش را بگونه ای مینویسد که وجدان همه پادوهایش آسوده باشد، همه تقصیرها بگردن کمونیستهاست که گفتند اداره کارخانه ها را بدست شوراها بسپارید و تقسیم زمینها را بعهدده شورای دهقانان بگذارید. همه فتنه ها از اینجا برخاست، این پینوشه بیچاره بیگناه است. و همه این اراجیف را در ستون روزنامه هائی میخوانیم که در جریان کردستان برای چمران و دلکک بازیهایش آنهمه حماسه سروده اند تا مگر از او یک رضاخان، یک پینوشه یا یک سوهارتو بتراشند و اگر خلق کرد شکست خورده بود چنین هم میشد. تنها مبارزه دلیرانه این خلق بود که امروز این "شهبازتکاور" را اینچنین بی حیثیت کرد. این سخنان را همان مزدورانی مینویسند که در جریان جنگ کردستان درباره چمران در روزنامه های خود مطالبی از این قبیل را چاپ کردند: "کردها تصور می کنند که هر هلی کوپتری که از آسمان می گذرد و یا هر ستونی که از منطقه عبور کند دکتر چمران در آن حضور دارد ضد انقلاب نیز حتی از اسم او وحشت می کند و خوب میداند که وجود او در یک منطقه آنها را آزاد نخواهد گذارد." (کیهان ۲۲ مهر - شماره ۱۰۸۳) بسیار مسخره است. پرورندگان پینوشه از ظهور پینوشه هشدار میدهند. چگونه است که اینها آنچنان انقلابیند که تهرانی دژخیم را محاکمه میکنند و در عین حال از همین تهرانی، از کثیف ترین وسیله، برای بی اعتبار کردن انقلابیون در نظر مردم درصدد بهره برداریند؟

هرکاری در این سرزمین صورت می گیرد و هر تجاوزی به قیام خلق میشود همه بحساب چپ واریز می شود، روزنامه ها را نپندارید که بهمان دلایلی توقیف کردند و باقیمانده آنها به مزدوران چاپلوسی تبدیل کرده اند که محمد رضا شاه کرده بود! نه، اینها دلایل دیگری داشتند! صبر انقلابیشان! از دست نیروهای چپ لبریز شده بود. اینها نه بخاطر سرکوب انقلاب روزنامه ها را سرکوب کردند! بلکه بخاطر حفظ انقلاب! چنین کردند، نه باین دلیل اجتماعات مردم را درهم می شکنند و مبارزات صنفی - سیاسیانشان را سرکوب می کنند که طبیعتشان اقتضا می کند! اینها طبعاً مبارز و انقلابیند! اینها برای جلوگیری از نفوذ "ضدانقلاب" و "سوءاستفاده" نیروهای چپ دست باینکار میزنند. ماهیت تبلیغات نواستعماری به بارزترین شکل متجلی است. اینها نه باین دلیل از مردم می خواهند که به منافع اقتصادی امپریالیسم در کشور کاری نداشته باشند، که حافظ این منافع اند. دیگر کوس "ضدامپریالیست" بودن اینها در سراسر جهان زده شده است! اینها خودشان ضد امپریالیستند! بلکه باین جهت از مردم می خواهند که به نهادهای بورژوازی وابسته بامپریالیسم و منافع اقتصادی کار می نداشته باشند، که خود درگیر مبارزه با

آمریکا هستند، که نمی خواهند بهانه بدست امپریالیستها بیافتد، که نمی خواهند "فرصت طلبان چپ و راست" میدان بدست آورند.

اینها چنین وانمود می کنند و اپورتونیستهای ما به چه کاری مشغولند، آنها نیز با همین شیوه سخن می گویند، تاریخ را بهمین شیوه می فهمند و وظایف تاریخیشان را در مرحله کنونی بهمین سبک می فهمند و ماهیت اوضاع را بهمین صورت برای مردم توضیح میدهند و در تحلیلهای تسلیم طلبانه شان حق را بجانب این بلندگوهای بورژوازی وابسته میدهند. تعجب نکنید وقتی در "کار" شماره ۳۷ میخوانید: "وظیفه کارگران و نمایندگان سیاسی آنهاست که از این مبارزه ضد امپریالیستی حمایت کنند. زمانیکه چنین حمایتی نمی شود بطور طبیعی کارگران ناآگاه را متهم به آمریکائی بودن می کنند". بله از نظر این اپورتونیستها بسیار "طبیعی" است که کسانی که یکسال تمام جنبش خلق را از هرگونه مبارزه ضد امپریالیستی و ضد بورژوازی وابسته بازداشته اند "کارگران ناآگاه" را که حداقل خواست یک انسان یعنی تقاضای کار را مطرح کرده "آمریکائی" بخوانند، بله "طبیعی" تر از این هم نمی شود و رسواتر از این هم نمیتوان محمل سیاستهای نواستعماری شد.

بهر حال قیام دلیرانه خلق ما با وظایف و خطرات بزرگی مواجه است، از یکسو ۵۰ سال سرکوب وحشیانه امپریالیستی باعث شده است که همه مشکلاتی که در دورانی طولانی مطرح شده اند همچنان حل نشده در دستور روز قیام باقی باشند و از سوی دیگر دشمن مکار از خارج و اپورتونیسم چاپلوس از داخل کمر به درهم شکستن این قیام بسته اند. دشمن در هر مرحله میکوشد خواستهای طبیعی توده های خلق را سرکوب کند، وقتی کار به مرحله ای رسید که دیگر مقاومت در مقابل آن برایش میسر نیست، ناگهان خود انقلابی! میشود و همان شعارهای مردم را با شدت و حدت بیان میکند و از آنها می خواهد که بدنبالش بیایند تا خود آنچه را که خواسته است برایشان صورت دهد و آنگاه با سرو صدای کر کننده کاریکاتوری از آنچه مردم خواسته بودند ایجاد کند و در جریان این حيله گری اپورتونیستها مرتباً برایش درود میفرستند. مسئله شوراهای بخاطر آورید. خلق از آغاز قیام خواستار تشکیل شوراهای بود. ماههای پس از قیام فکر شوراهای بعنوان یک فکر "کمونیستی" و مخالف اسلام بشدت سرکوب شد. ولی پس از آنکه دیدند خلق از این خواست خود دست برنمی دارد، ناگهان خود هوادار شوراهای شدند، دیدیم که چه چیزهایی را جای شورا برای مردم اعلام کردند و مردم هم که همه چیز را فهمیده بودند با "استقبالشان" از این شوراهای نشان دادند که آنقدر هم که اپورتونیستها در مقالاتشان جلوه میدهند "ناآگاه" نیستند. به مسئله تقسیم زمین نگاه کنید، دهقانان از آغاز بر حق خود بر زمینهایی که روی آن کشت میکنند پافشاری کردند و سرکوب شدند، ولی اکنون که دیگر مسئله گرفتن زمینها از طرف دهقانان مسئله روز شده است و دهقانان هرگونه امید را در این زمینه نسبت به دولت از دست داده اند و قانون شورای انقلاب که برای متجاوزین به املاک دیگران مجازات اعدام مقرر میکرد نیز نتوانسته است

جلوی این موج را بگیرد. این مسئله همراه با یکسری ضرورت‌های اقتصادی، دولتی‌ها را وادار میکند تا خود را هوادار تقسیم اراضی نشان دهند و مسلماً باید منتظر به به گوئیهای اپورتونیستها هم در این زمینه باشیم و ظاهراً این تحلیل را از آنها بپذیریم که گویا یکبار دیگر "خرده بورژوازی ضد امپریالیست" در "حاکمیت موجود" بر "بورژوازی لیبرال غیر انحصاری" و غیره و غیره سلطه پیدا کرده است.

ما دیگر در اینجا از آن سخن نمی‌گوئیم که چگونه اپورتونیستها در جنبش ما به بورژوازی وابسته و یا بقول خودشان به "قشریون" مجال آنرا دادند که بسهولت بزرگ‌ترین خواست سیاسی جنبش خلق یعنی تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین قانون اساسی توسط مجلس مؤسسان را به خیمه شب بازی مجلس "خبرگان" تبدیل کنند. این بزرگترین خیانت سیاسی مشترک بورژوازی وابسته و اپورتونیستها نسبت به قیام خلق ما بود.

قیام بیش از دو سال اخیر خلق ما با دامنه بسیار وسیع آغاز شد و تا امروز با تمام فراز و نشیب‌هایی که از سر گذرانده همواره پرمایه‌تر و عمیق‌تر شده است. یکی از خصوصیات مبارزه خلق در این دوران این بوده است که همواره توده‌های مردم در ابتکار انقلابی از مدعیان رهبری آنها، چه کمونیست و چه غیر کمونیست، جلوتر بوده‌اند. از نظر ما در دامنه و عمق این قیام مبارزه مسلحانه ۸ سال قبل از آن نقش تعیین‌کننده داشته است. هیچکس از خاطر نخواهد برد که در آغاز قیام سخن روحانیون فقط باین دلیل شنیده میشد که شرح حال و جریان زندگی و شیوه مبارزه مبارزین مسلح را توصیف می‌کردند و باز هم کسی فراموش نخواهد کرد که وقتی دشمنان خلق سرانجام با قبول واقعیت قیام بر آن شدند تا با نفوذ در صفوف آن در درون آن موضعگیری کنند تا بموقع به متلاشی کردن آن موفق شوند. آمدند و نام مجاهدین که در جنبش ما هویتی خاص یافته بود، را غصب کردند تا بتوانند در نظر مردم خود را در لباس مبارز جلوه دهند. چه اپورتونیستها بخواهند و چه نخواهند آن مبارزه مسلحانه، حتی آن زمانیکه فقط بدست روشنفکران انجام میشده ماهیتاً هرگز از توده‌ها جدا نبوده و تجربه نشان داد هرگاه شرایط فراهم شود چه کسانی زودتر از دیگران با توده‌ها پیوند برقرار می‌کنند و جوش می‌خورند و کدام سابقه مبارزاتی زمینه این پیوند را فراهم می‌کند. آیا چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق که در تئوری بافی‌های این ابلهان گویا "توده‌ها را بحساب نمی‌آوردند"، "توده‌ها را تحقیر میکردند"، "بقدرت تاریخی توده‌ها واقف نبودند"، "می‌خواستند اراده خود را به توده‌ها تحمیل کنند" بیشتر و عمیق‌تر با توده‌ها پیوند پیدا کردند یا این اپورتونیست‌های "پیرو خط مشی توده‌ای"؟

اگر تئوری مبارزه مسلحانه اساساً توده‌ها را بحساب نمی‌آورد چگونه چنین اتفاقی افتاد؟

بهرحال ما چریکهای فدائی خلق در مقابل خلق قهرمان خویش و در رأس آن طبقه کارگر خود را موظف میدیدیم که در سالروز رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن واقعیت اوضاع را آنچنانکه هست و بی پرده پوشی تشریح کنیم. ما معتقدیم که همه نیروها و افرادی که قلبشان برای این جنبش میطپد، در مقابل خون شهدای بیشماری که این قیام را تا باینجا رسانده اند مسئولند، بهمین جهت باید بیش از پیش هشیارانه عمل کنند و خطر بزرگی که قیام خلق را تهدید میکند کوچک نه انگارند و بدانند که اگر بورژوازی را در کشورهای کلاسیک نمیشد با بندوبست های سیاسی از قدرت ساقط کرد این حقیقت در کشورهای وابسته و در مورد بورژوازی وابسته صدها بار بیشتر صادق است.

انقلاب برای آنکه پیروز شود باید حداقل باندازه ضد انقلاب نیرو بسیج کند، باید حداقل باندازه ضد انقلاب از خود هشیاری نشان دهد، باید حداقل باندازه ضد انقلاب از تاکتیکهای متنوع و انعطاف پذیر سود جوید و بالاخره باید حداقل باندازه ضد انقلاب در تحقق خواستههای خویش قاطع و جسور باشد. اگر ضد انقلاب پس از قیام بزرگترین نیروی خود را صرف سازماندهی و آرایش نیروهای مسلح خود کرد، انقلاب نیز میبایست و هم اکنون نیز میباید بیشترین نیروی خود را صرف سازماندهی نیروهای مسلح توده ای کند. اینست ماهیت تعلیمات تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک در زمان حاضر، برای تمام نیروهای خلقی و نه تنها برای کمونیستها! اینست ماهیت آن تعلیماتی که چریکهای فدائی را در سال ۴۹ مکلف میکرد پیش از توده ها دست به سلاح برند و امروز آنها را مکلف میکند تا به خواست توده ها، آنها را سازمان دهند. بگذار اپورتونیستها بگویند تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک، تئوری مبارزه مسلحانه "روشنفکران جدا از توده" می باشد. اینها با این سخنان حقایقی را که همه بچشم میبینند کتمان می کنند و بدین ترتیب آبروی خود را می ریزند.

- ❖ درود بی پایان به رزمندگان رستاخیز سیاهکل !
- ❖ زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!
- ❖ دستاوردهای قیام شکوهمند ۲۱ بهمن را حفظ و گسترش بخشیم!
- ❖ مرگ بر اپورتونیسم
- ❖ مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران ۵۸/۱۰/۱۵